

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تعلیم و تَعَلُّم عبادت است. امام خمینی (ره)

# فارسی

## پنجم دبستان

نیازهای ویژه

(ذهنی)

۱۳۹۵-۹۶

فارسی  
پنجم ابتدایی

زیر نظر: مریم پورسلطان



مؤلفین:



عفت قیومی - صغری راسخ - نسریندخت اشرفی امینہ - زهرا صفی یاری -  
ایراندخت باقری نژاد - عشرت لطفی - محبوبه زرغام پور - مانیا پدیدار

تصویرسازی: علیرضا نجف پور - هادی پور شمسین



ویراستاری: سیما عبدالحسین پور



صفحه آرایی: سمیه قنبری



حروفچینی: زهرا ایمانی نصر



مدیر هنری: پدرام حکیم زاده



چاپخانه: شرکت افست «سهامی عام» ([www.Offset.ir](http://www.Offset.ir))

شابک ۳-۵۷۷-۰۵-۹۶۴ ISBN 964-05-0577-3





## بسم الله الرحمن الرحيم

«... و من احيائها فكانها احيا الناس جميعاً...»

بی سبب نیست که کار معلمان کودکان استثنایی را به «شغل انبیاء و مصلحان بزرگ

عالم<sup>۱</sup> تشبیه کرده اند، چرا که ماهیت تلاش عاشقانه‌ی آنان جهاد در مسیر احیاء انسان‌هاست. موفقیت

در این جهاد خداجویانه مرهون تدوین برنامه‌ی درسی متناسب با توانمندی‌ها و نیازهای دانش‌آموزان استثنایی

است به نحوی که نارسایی برنامه‌های درسی و شرایط آموزش و پرورش عمومی برای دربرگرفتن این گروه از دانش‌آموزان،

حذف آنان از جریان تعلیم و تربیت عمومی را موجب نشود. اینک خدا را شاکرم که پس از مدت‌ها تلاش ایثارگرانه‌ی معلمان

و کارشناسان این سازمان بار دیگر به بار نشست و بخش دیگری از مجموعه‌ی برنامه‌های درسی ضروری برای پرورش استعدادهای

دانش‌آموزان عزیزی که در یادگیری و نیازها شرایط متفاوتی دارند برای بهره‌گیری آنان به چاپ رسید.

در این راستا محتوای کتب درسی کودکان استثنایی در مدارس ویژه به منظور تمهید زمینه‌های فراگیری مطالب و مهارت‌هایی که دانش‌آموزان را برای زندگی

در جامعه‌ی امروز آماده می‌سازد طراحی شده است. امیدوارم تکمیل این حلقه‌های نهایی زنجیره آموزش و پرورش عمومی و حرفه‌ای، با فراهم آوردن

کفایت‌های فردی و اجتماعی لازم، آرزوهای عموم معلمان و والدین این کودکان و نوجوانان را جامه واقعیت ببوشد.

بر خود فرض می‌دانم از تمامی دست‌اندرکاران تدوین این مجموعه در سازمان و نیز مقام محترم عالی وزارت، مسؤولین و دست‌اندرکاران سازمان

پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی به‌ویژه، اداره‌ی کل چاپ و توزیع کتب درسی که با حمایت‌های خود در برآورده شدن این نیازها و آرزوی معلمان و

دانش‌آموزان استثنایی نقش بزرگی را ایفا کردند، صمیمانه سپاسگزاری نمایم. از آن‌جا که هیچ اثر انسان ساخته‌ای بدون ضعف و کاستی نخواهد

بود، مشتاقانه چشم به راه نظریات و پیشنهادهای صاحبان اندیشه و تجربه در جهت ارتقاء کیفیت این برنامه‌ها خواهیم بود.

و ما توفیقنا الا با... العزیز الحکیم

معاون وزیر و رییس سازمان آموزش و پرورش استثنایی

۱- از فرمایشات مقام معظم رهبری به معلمان استثنایی



# فهرست

صفحه	نام درس
۱	۱- خدای مهربان
۴	۲- سینما
۱۲	۳- زندگی مورچه‌ها
۱۶	۴- بازی مارها
۲۲	۵- راننده‌ی اتوبوس
۲۸	۶- زمستان
۳۴	۷- اتوبوس تمیز
۳۸	۸- امام خمینی
۴۴	۹- پل عابرپیاده
۵۰	۱۰- جشن نیکوکاری
۵۶	۱۱- عید فطر
۶۰	۱۲- خانواده‌ی من
۶۶	۱۳- درخت گردو
۷۱	۱۴- زلزله
۷۶	۱۵- سرود جمهوری اسلامی ایران

# خدای مهربان

خدایا،\* تو را دوست دارم چون من را آفریدی .  
خدایا تو را دوست دارم که به من پدر و مادر مهربانی دادی .  
خدایا، تو آب، خورشید و گل های زیبا را آفریدی .  
ای خدا! تو چه قدر خوب و مهربان هستی .  
اکنون\* دست هایم را به سوی\* آسمان بلند می کنم و از تو می خواهم که من را یاری  
کنی\* تا خوب درس بخوانم، با دوستانم\* مهربان باشم و به پدر، مادر و آموزگارم  
احترام بگذارم .  
خدایا! تو همه چیز را می دانی و من فقط تو را می پرستم .



## کلمه و ترکیب‌های تازه



- محمد آن پیرمرد را یاری کرد.
- محمد به آن پیرمرد کمک کرد.

خدایا: ای خدا

یاری: کمک

دوستانم: دوستان من

به سوی: به سمت، به طرف

اکنون: حالا

## پرسش

- ۱- چه کسی ما را آفریده است؟
- ۲- چرا ما خدا را دوست داریم؟
- ۳- ما باید فقط چه کسی را بپرستیم؟



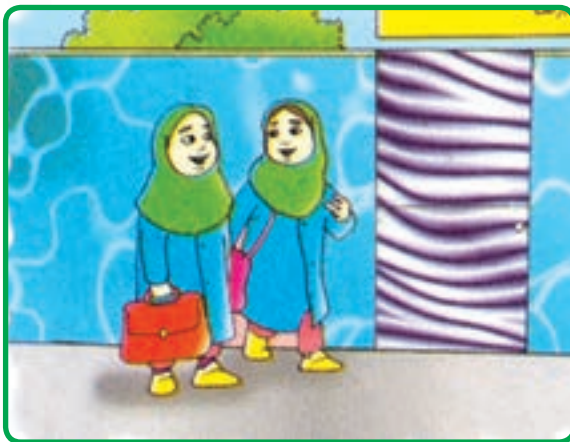
به تصویرها نگاه کن و هر جمله را کامل کن .



..... وحید و امیر



..... وحید و امیر



..... زهرا و فاطمه



..... زهرا و فاطمه

## سینما



دانش آموزان مدرسه ی امید با خوش حالی  
سوار مینی بوس شدند. آن ها می خواستند  
برای دیدن فیلم به سینما بروند.



خانم معلّم و ناظم مدرسه هم  
همراه بچه ها بودند. بچه ها در  
راه با هم سرود می خواندند.



وقتی به سینما رسیدند بچه ها با خوش حالی  
پیاده شدند.  
خانم ناظم و یکی از دانش آموزان برای  
همه بلیت خریدند.

بعد از خریدن بلیت همه‌ی بچه‌ها با صف\* وارد سینما شدند.



خانم ناظم گفت: بچه‌های عزیز  
موقع تماشای\* فیلم صحبت نکنید  
و زیر صندلی‌ها آشغال نریزید.



وقتی وارد سالن سینما شدند، آن  
جا کمی تاریک بود.  
خانم معلّم به شماره‌ی روی هر  
بلیت نگاه می‌کرد و بعد جای  
دانش‌آموزان را به آن‌ها نشان  
می‌داد.



بچه‌ها روی صندلی نشستند و  
مشغول تماشای فیلم شدند.  
فیلم خنده‌داری\* بود و بچه‌ها  
خیلی خندیدند. آن‌ها از دیدن  
فیلم لذّت بردند.

## کلمه و ترکیب‌های تازه



مریم تلویزیون را تماشا می‌کند.



بچه‌ها با صف وارد سینما می‌شوند.

---

خنده‌دار: کار یا حرفی که ما را می‌خندانند.

---

## پرسش

- ۱- دانش‌آموزان با مینی‌بوس به کجا رفتند؟
- ۲- بچه‌ها در راه چه کار می‌کردند؟
- ۳- چه کسانی بلیت سینما را خریدند؟
- ۴- خانم ناظم به بچه‌ها چه گفت؟
- ۵- چرا بچه‌ها موقع دیدن فیلم می‌خندیدند؟

## بخوانید و جمله ی درست را علامت بزنید.

دانش آموزان با معلّم خود به

- سینما رفتند .
- پارک رفتند .

دانش آموزان

- با صف وارد سینما شدند .
- بدون صف وارد سینما شدند .

برای رفتن به سینما خانم

- ناظم بلیت خرید .
- معلّم بلیت خرید .

موقع دیدن فیلم بچه ها

- می خندیدند .
- ناراحت بودند .

**بچه ها توجه کنید :**

## بخوانید و به علامت نقطه در جلوی جمله ها دقت کنید.

- این یک جمله است .
- این یک جمله است .
- این یک جمله نیست .
- این یک جمله نیست .

- خانم ناظم برای همه بلیت خرید .
- بچه ها روی صندلی نشستند .
- من فقط تو را دوست
- دانش آموزان با صدای بلند

## بخوانید



اسماعیل و مادرش به سینما رفته اند .

آن‌ها جلوی درِ سینما ایستاده اند .

فکر می‌کنید اسماعیل و مادرش برای وارد شدن به سالن سینما چه کار باید بکنند؟

### فکر کنید و پاسخ دهید .

۱- آیا اگر بلیت نداشته باشید می‌توانید به سینما بروید؟

۲- چرا نباید موقع دیدن فیلم بلند صحبت کنیم؟

۳- آیا شما تا به حال به سینما رفته‌اید؟ نام فیلمی که دیدید چه بود؟

۴- نام ناظم شما چیست؟

مانند نمونه انجام دهید .



بهزاد و سعید تلویزیون تماشا می کنند .  
آن ها تلویزیون تماشا می کنند .



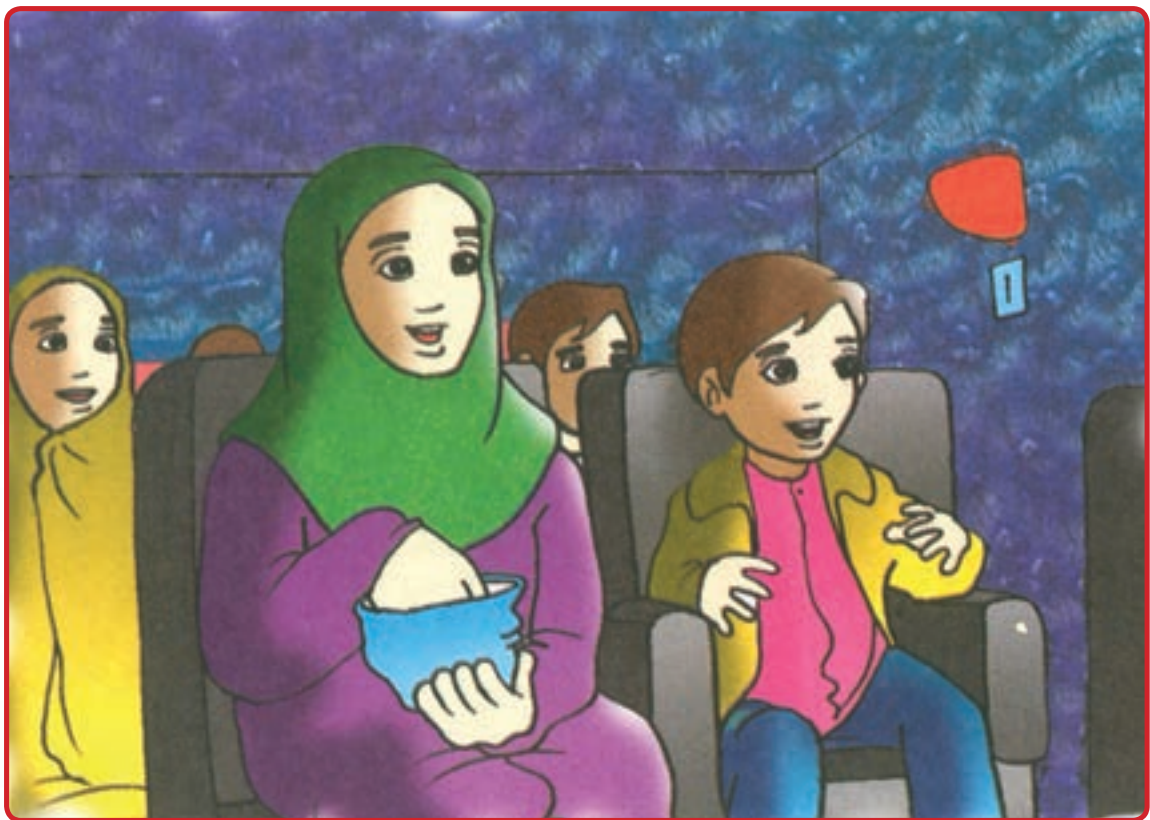
وحید و زهره .....  
آن ها .....



اکرم و مینا .....  
.....

## بخوانید

امروز علی و خاله اش به سینما رفتند.  
داستان فیلم درباره ی دختری بود که در جنگل راه خانه ی خود را گم کرده بود.  
آن دختر با خودش فکر کرد که چه طور می تواند به خانه برگردد. ناگهان یادش آمد  
که گل ها و درختان بین راه خانه تا جنگل را می شناسد. پس با نگاه کردن به گل ها  
و درختان توانست راه خانه ی خود را پیدا کند.





علی از تماشای این فیلم خیلی لذت برد .  
وقتی فیلم تمام شد علی و خاله اش از سینما بیرون آمدند .  
خاله به علی گفت : برای این که بچه ها گم نشوند باید نشانی خانه ی خود را بدانند .  
علی جان ، آیا تو آدرس خانه ی خود را می دانی ؟  
علی گفت بله من نشانی خانه را می دانم و همیشه کوچه ها و خیابان های نزدیک  
خانه و مدرسه ام را با دقت نگاه می کنم تا راه خانه و مدرسه را بشناسم .  
آن ها بعد از خوردن بستنی به خانه برگشتند .



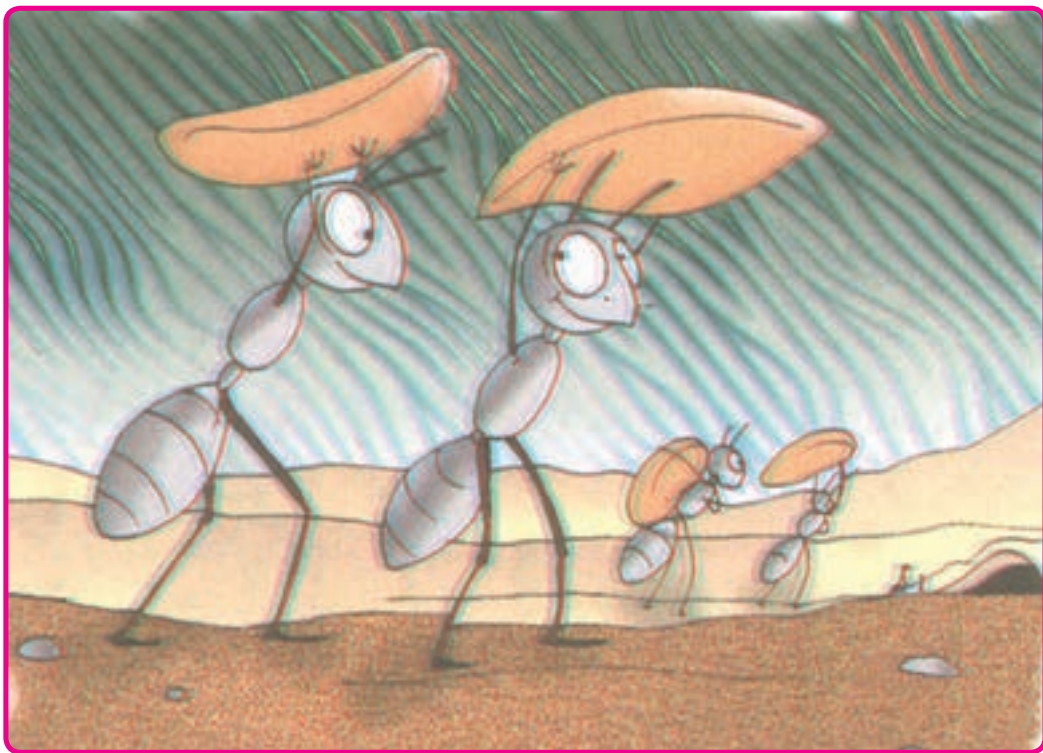
## زندگی مورچه‌ها

بچه‌ها، سلام، من مورچه هستم. با این که خیلی کوچکم ولی می‌دانم که حتماً من را دیده‌اید. من با مورچه‌های زیادی دوست هستم. ما با کمک یک دیگر زمین را سوراخ می‌کنیم و در زیر زمین لانه می‌سازیم.

ما مورچه‌ها از صبح تا شب تلاش\* می‌کنیم. وقتی ما غذایی را پیدا می‌کنیم به مورچه‌های دیگر هم خبر می‌دهیم.

ما هر یک دانه‌ای را برمی‌داریم و به دنبال هم حرکت می‌کنیم\* تا به لانه برسیم. اگر مورچه‌ای نتواند دانه‌ای را به لانه ببرد، مورچه‌های دیگر به او کمک می‌کنند.

ما دانه‌های برنج و خرده نان را در لانه جمع می‌کنیم تا در فصل زمستان گرسنه نمانیم. چون در این فصل هوا خیلی سرد است و ما نمی‌توانیم از لانه‌های خود بیرون برویم.



## کلمه و ترکیب‌های تازه



مورچه‌ها به دنبال هم حرکت می‌کنند.  
مورچه‌ها به دنبال هم راه می‌روند.

تلاش: سعی، کوشش

به دنبال هم حرکت می‌کنند: به دنبال هم راه می‌روند.

## پرسش

- ۱- چرا مورچه‌ها زمین را سوراخ می‌کنند؟
- ۲- اگر مورچه‌ای نتواند دانه را به لانه ببرد مورچه‌های دیگر چه کار می‌کنند؟
- ۳- مورچه‌ها در چه فصلی از لانه‌ی خود بیرون نمی‌آیند؟
- ۴- چرا مورچه‌ها در لانه‌ی خود دانه جمع می‌کنند؟

**بخوانید، دور جمله‌ها خط بکشید و جلوی هر جمله نقطه بگذارید.**

- من یک مورچه هستم
- ما به هم کمک
- غذای من خرده نان و
- ما به دنبال هم راه می‌رویم

## جمله‌ها را بخوانید و پاسخ درست را علامت بزنید.

مورچه‌ها چه چیزی را به لانه می‌برند؟

میوه

برنج و خرده نان

---

در چه فصلی مورچه‌ها از لانه بیرون می‌آیند؟

زمستان

بهار

---

مورچه‌ها لانه‌ی خود را در کجا می‌سازند؟

در زیر زمین

در بالای درخت

---

## داستان را بخوانید و آن را تعریف کنید.



یک مورچه‌ی زرنگ دانه‌ای پیدا کرد.

او دانه را برداشت و به طرف لانه رفت.

ناگهان باران بارید.

مورچه زیر یک قارچ رفت تا خیس نشود.

باد آمد و قارچ را تکان داد.

آب باران روی مورچه ریخت. مورچه خیس شد و از زیر قارچ بیرون دوید.

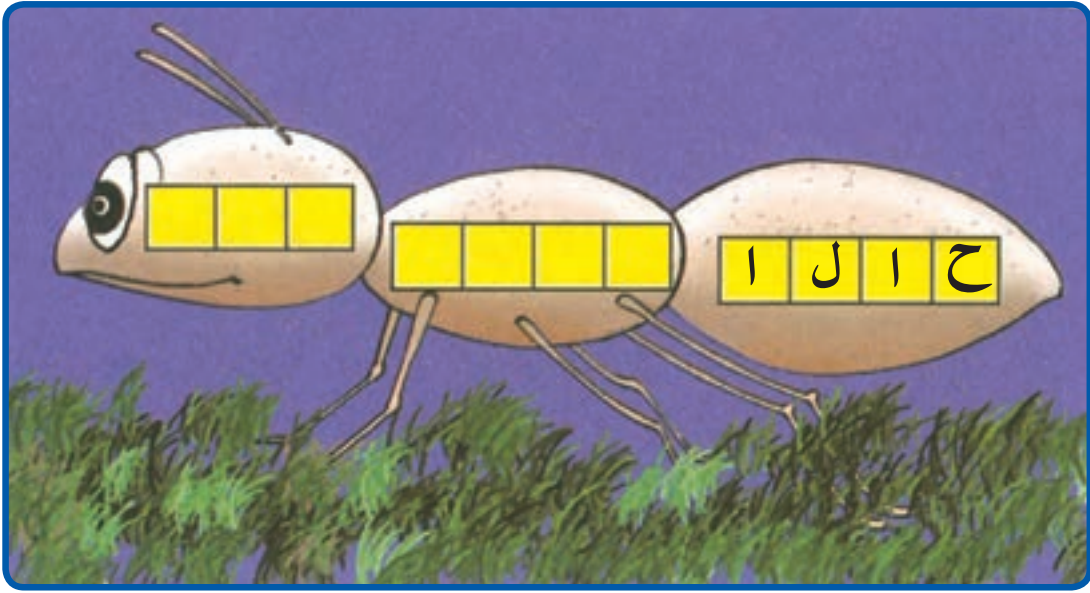
مانند نمونه انجام دهید.

یاری

ساکت

اکنون

حالا



فکر کنید و پاسخ دهید.

- ۱- آیا تا به حال مورچه‌ها را در حال بردن دانه دیده‌اید؟
- ۲- چرا وقتی مورچه‌ها غذایی پیدا می‌کنند یک دیگر را خبر می‌کنند؟
- ۳- آیا شما به دوستانتان کمک می‌کنید؟

برای هر یک از کلمه‌های زیر یک جمله بنویسید.

_____	مورچه
_____	آن‌ها
_____	صبح
_____	زمستان
_____	می‌خورند

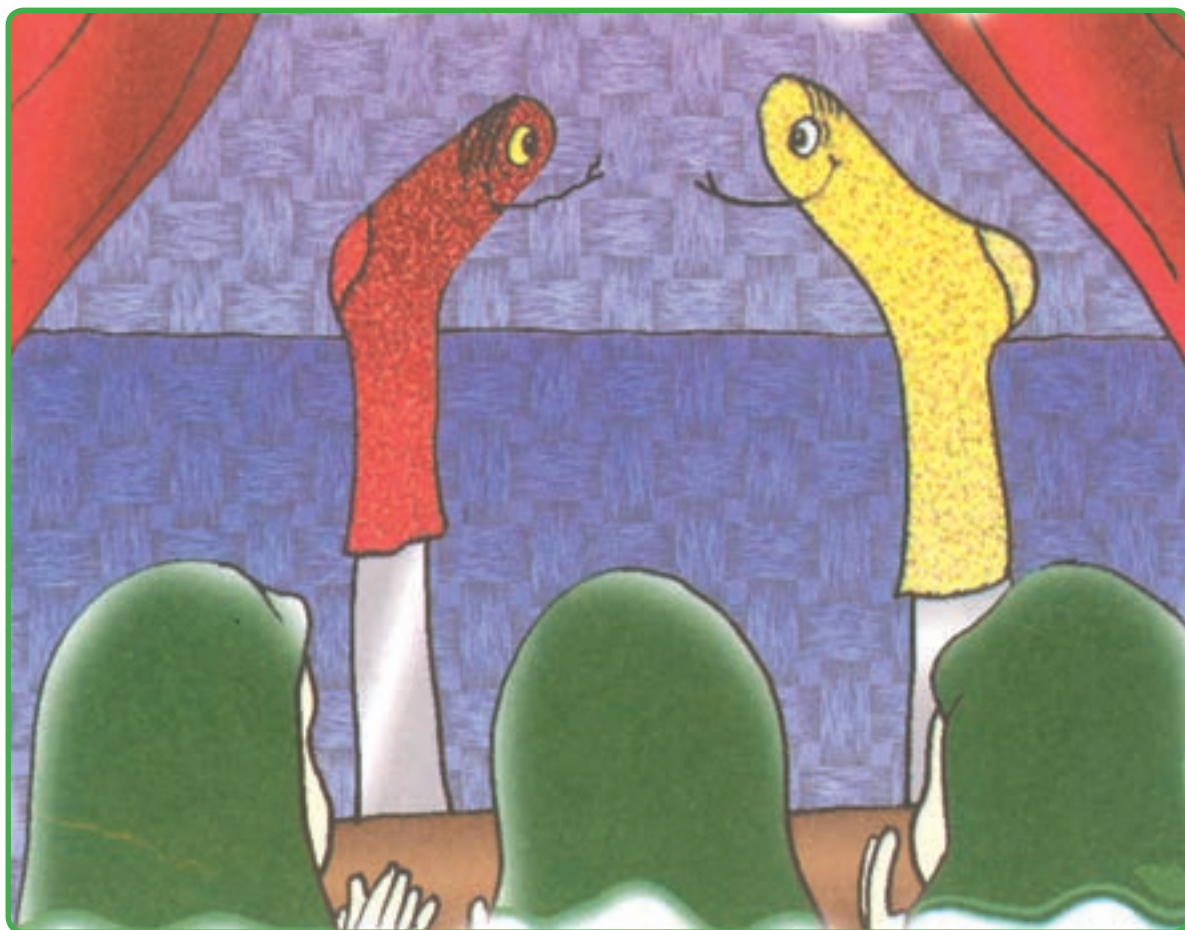
## بازی مارها

مینا و مریم می‌خواستند با کمک هم در مدرسه، یک نمایش عروسکی اجرا کنند. \* نام نمایش آن‌ها «بازی مارها» بود. قرار شد هر یک از آن‌ها در خانه یک مار عروسکی بسازد و به مدرسه بیاورد.

مینا در خانه از مادر یک جوراب بلند سرخ و دو دگمه و مقداری کاموای سفید گرفت و شروع به ساختن کاردستی کرد. او ابتدا \* دست خود را در داخل جوراب کرد و با کمی چسب دگمه‌ها را روی جوراب چسباند. حالا مار او دو چشم زیبا داشت.



بعد مینا مقدار کمی کاموا بُرید و به جای زبانِ مار، روی جوراب در قسمتِ نوکِ انگشتانِ خود چسباند. مارِ زیبای او آماده شده بود. صبح روز بعد، مینا و مریم یک دیگر را در مدرسه دیدند. مریم هم یک مارِ زرد ساخته بود. آن‌ها نمایشِ خود را چند بار تمرین کردند، بعد آن را در کلاس اجرا کردند. بچه‌ها از تماشای نمایشِ «بازی مارها» بسیار لذت بردند و مینا و مریم را تشویق کردند.\*



## کلمه و ترکیب‌های تازه



بچه‌ها نمایش اجرا می‌کنند.



بچه‌ها مینا و مریم را تشویق می‌کنند.

ابتدا: اوّل

## پرسش

- ۱- مینا و مریم می‌خواستند در مدرسه چه کار کنند؟
- ۲- مینا و مریم با چه چیزهایی کاردستی درست کردند؟
- ۳- کاردستی مینا و مریم چه بود؟
- ۴- مینا و مریم نمایش را در کجا اجرا کردند؟



## مخالف کلمه‌های زیر را بنویسید و با هر کدام یک جمله بسازید.

کوچک .....  
خشک .....  
زیبا .....  
خنده .....

من یک توپ بزرگ دارم.  
.....  
.....  
.....

## جمله‌ها را می‌خوانم به علامت (!.?) توجه کنید.

- ۱- مینا از مادرش دگمه و کاموا گرفت .
- ۲- مادر پرسید: چه چیزی می‌خواهی درست کنی؟
- ۳- مینا جواب داد: می‌خواهم یک مار درست کنم .
- ۴- وقتی مادر کاردستیِ مار را دید گفت: به به چه مار زیبایی!

## فکر کنید و پاسخ دهید.

- ۱- آیا شما کار دستی این درس را درست کرده‌اید؟
- ۲- آیا شما تا به حال نمایش داده‌اید؟

با توجه به علامت‌های (?! ) جمله‌ها را با لحن و آهنگ مناسب بخوانید.

علی با خاله‌ی خود از سینما بیرون آمد.

او گفت: چه فیلم زیبایی بود!

خاله پرسید: آیا تو نشانی خانه را می‌دانی؟

علی جواب داد: بله من نشانی خانه را می‌دانم.



مانند نمونه انجام دهید .



من و مادرم به سینما می‌رویم .

ما به سینما می‌رویم .



..... من و خواهرم مشق

..... ما

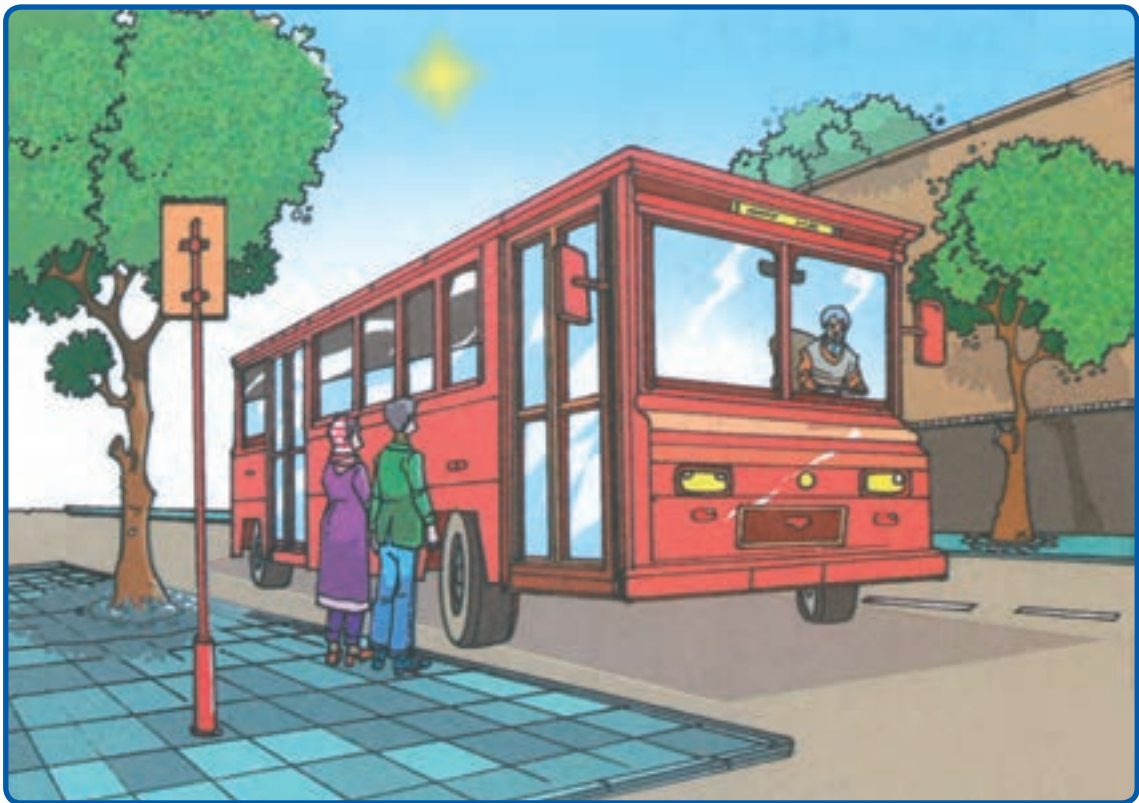


..... من و مینا غذا

..... ما

## راننده‌ی اتوبوس

پدر من راننده‌ی اتوبوس است. او هر روز صبح زود به سر کار می رود. پدرم با اتوبوس در هر ایستگاه توقف می کند.\* هر بار چند نفر پیاده و عده‌ای\* دیگر سوار می شوند. آن‌ها موقع سوار شدن به راننده بلیت می دهند. دیروز پدرم گفت: حسین جان، امروز در اتوبوس اتفاق خنده داری افتاد. پیرزنی سوار اتوبوس شد که یک مرغ زنده در دست داشت. مرغ قدقد می کرد و با شنیدن صدای مرغ همه‌ی مسافرها با تعجب نگاه می کردند. عده‌ای از خانم‌ها\* می ترسیدند و خود را عقب می کشیدند تا مرغ به آن‌ها نوک نزند.





آقایان\* هم از سرو صدایی که در اتوبوس بود می خندیدند. ناگهان فریاد آن پیرزن بلند شد که: آقای راننده نگه دار! نگه دار! مرغم از پنجره به بیرون پرید. من اتوبوس را در کنار خیابان نگه داشتم و به دنبال آن مرغ دویدم. مرغ به این طرف و آن طرف فرار می کرد تا این که من به سختی توانستم آن را بگیرم. وقتی با مرغ به اتوبوس برگشتم همه ی مسافران به شدت\* می خندیدند.

## کلمه و ترکیب‌های تازه



یک نفر در ایستگاه ایستاده است.



عده‌ای در ایستگاه ایستاده‌اند.



مسافران به شدت می‌خندند.



خانم‌ها

زن‌ها



آقایان

مرد‌ها

وقتی رنگ چراغ راهنما قرمز شد، ماشین‌ها توقف می‌کنند.  
وقتی رنگ چراغ راهنما قرمز شد، ماشین‌ها می‌ایستند.

توقف می‌کنند: می‌ایستند.

آقایان: مرد‌ها

خانم‌ها: زن‌ها

عده‌ای: چند نفر

### پرسش

- ۱- شغل پدر حسین چه بود؟
- ۲- پیرزنی که سوار اتوبوس شده بود چه چیزی به همراه خود داشت؟
- ۳- مرغ پیرزن به کجا پرید؟
- ۴- چه کسی مرغ را در خیابان گرفت؟

به تصویر نگاه کنید و داستان آن را بگویید.



– محمّد چه کار اشتباهی انجام داده است؟

**فکر کنید و پاسخ دهید.**

- ۱– بچه‌ها، آیا بدون دادن بلیت می‌توانید سوار اتوبوس شوید؟
- ۲– شما موقع سوار شدن اتوبوس در کدام صف می‌ایستید؟
- ۳– وقتی مسافران سوار اتوبوس می‌شوند به آقای راننده چه چیزی می‌دهند؟

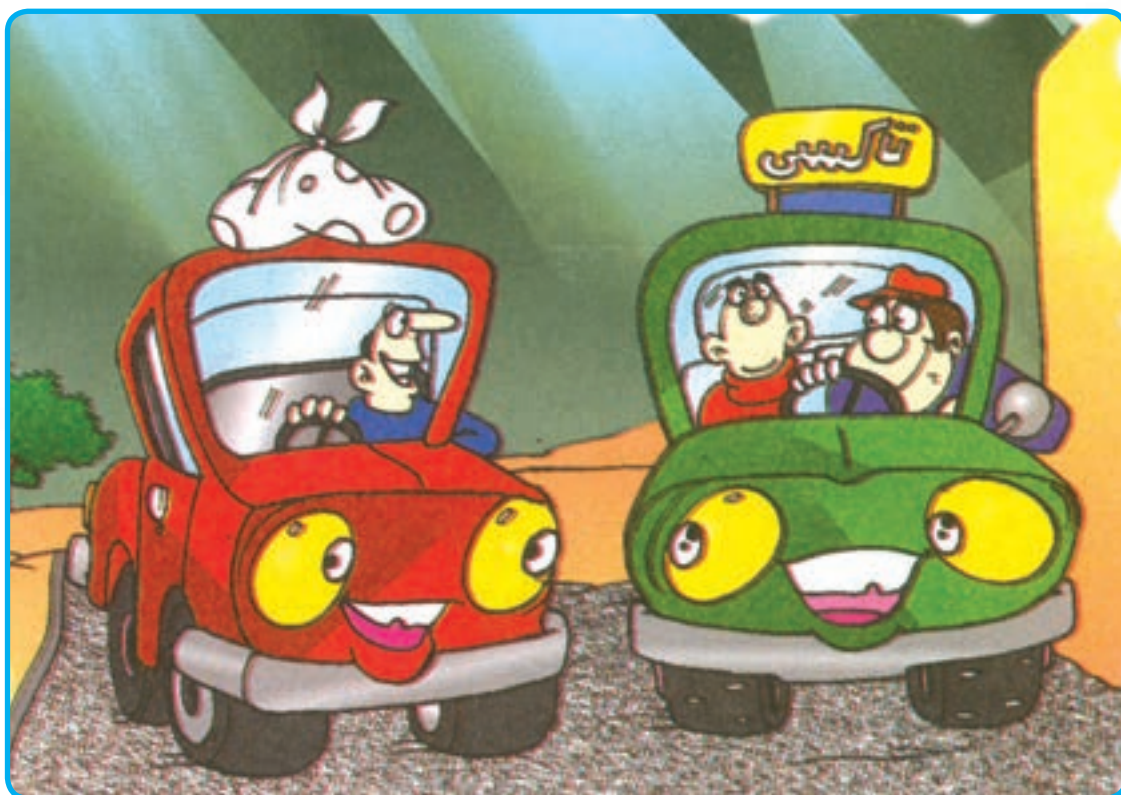
**برای هر یک از کلمه‌های زیر یک جمله بنویسید.**

اتوبوس – ما – فریاد – راننده – می‌رویم



## تاکسی

من یک تاکسی هستم . اسم راننده‌ی من آقا کریم است . هر روز صبح زود، من با آقا کریم به خیابان می‌روم . او گاز می‌دهد و من حرکت می‌کنم . در خیابان مسافرها منتظر ما هستند . آقا کریم ترمز می‌کند و می‌پرسد : کجا می‌روید؟ مسافرها نشانی را می‌گویند و بعضی از آنها سوار می‌شوند . در موقع پیاده شدن ، مسافرها به آقا کریم پول می‌دهند . به این پول کرایه می‌گویند . روزهای جمعه ، آقا کریم من را با آب و دستمال تمیز می‌کند ، بعد او خانواده‌ی خود را سوار می‌کند تا با هم به گردش برویم .



## زمستان

فصل زمستان بود. باد سردی می وزید. شاخه های درختان برگ نداشت. زری پشت پنجره ایستاده بود و به بیرون نگاه می کرد. آدم برفی زیبایی که او دیروز در حیاط درست کرده بود، هنوز آب نشده بود. چند کلاغ در آسمان پرواز می کردند. زری با دیدن آن ها یاد پرستوها افتاد و به لانه ی خالی پرستوها نگاه کرد.

او از مادرش پرسید: مادر، پرستوها به کجا رفته اند؟  
مادر جواب داد: پرستوها نمی توانند در هوای سرد زندگی کنند. برای همین، قبل از شروع فصل زمستان به جاهای گرم تر کوچ می کنند.\*  
با شروع فصل بهار که هوا کم کم گرم می شود، پرستوها برمی گردند و دوباره آشیانه ی\* خود را می سازند.  
زری از شنیدن حرف های مادرش خوش حال شد چون بار دیگر\* می توانست پرستوها را ببیند.



## کلمه و ترکیب‌های تازه

آشیانه : لانه

بار دیگر : دوباره

به جاهای گرم‌تر کوچ می‌کنند: به جاهای گرم‌تر می‌روند.

## پرسش

- ۱- در چه فصلی درختان برگ ندارند؟
- ۲- به رفتن پرستوها از جاهای سرد به جاهای گرم چه می‌گویند؟
- ۳- پرستوها در چه فصلی به لانه‌های خود برمی‌گردند؟

## بچه‌ها توجه کنید:

دی، بهمن و اسفند ماه‌های فصل زمستان است.

## مانند نمونه انجام دهید.

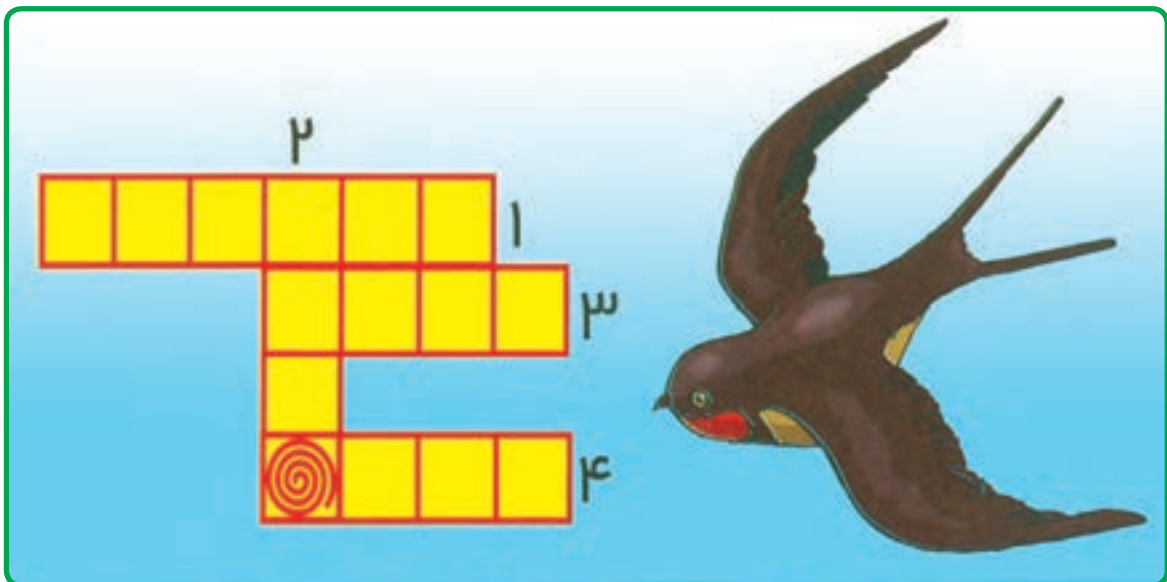
- زری با دیدن چند کلاغ به یاد پرستوها افتاد.      بله       نه
- با شروع فصل بهار پرستوها به لانه برمی‌گردند.      بله       نه
- پرستوها می‌توانند در هوای سرد زندگی کنند.      بله       نه

## بخوانید و پاسخ دهید.

هوا خیلی سرد بود. درختان برگ نداشتند. مریم در حیاط به باغچه نگاه می کرد.  
هیچ گلی در باغچه نبود.  
مریم به پدرش گفت: باغچه ای که گل ندارد قشنگ نیست.  
- بچه ها فکر کنید و بگویید، باغچه ی حیاط مریم چه فصلی را نشان می داد؟

## جدول زیر را حل کنید.

- ۱- در چه فصلی هوا خیلی سرد است؟
- ۲- پرستوها چه هوایی را دوست ندارند؟
- ۳- در چه فصلی پرستوها به لانه برمی گردند؟
- ۴- هوای فصل تابستان چگونه است؟



## فکر کنید و پاسخ دهید.

- در چه فصلی بچه‌ها می‌توانند آدم برفی درست کنند؟
  - فصل زمستان با فصل بهار چه تفاوتی دارد؟
- 

### بچه‌ها توجه کنید:

## به کلمه‌هایی که زیر آن‌ها خط کشیده شده است، دقت کنید.

- اکبر به سینما می‌رود.
  - مادر از بازار آمد. من او را بوسیدم.
  - احمد گفت: چه کسی در خیابان است؟
- 

## در جای خالی کلمه‌ی مناسب بنویسید.

در - به

آرش ..... مدرسه پیروزی می‌رود.

---

را - از

زهره ..... خواب بیدار شد.

---

از - به - را

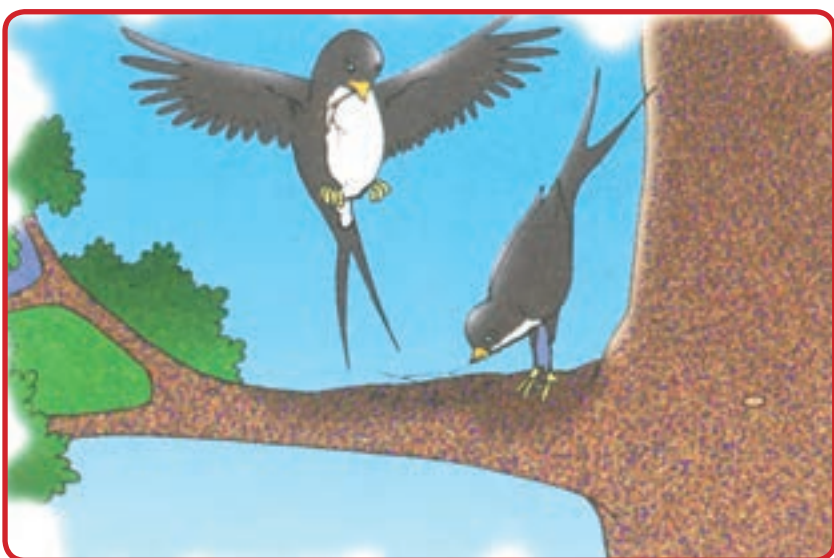
محمد شیشه‌ها ..... پاک می‌کند.

## بخوانید

فصل بهار بود. خانم پرستو و آقا پرستو به لانه‌ی خود برگشتند، اما لانه‌ی آن‌ها خراب شده بود.



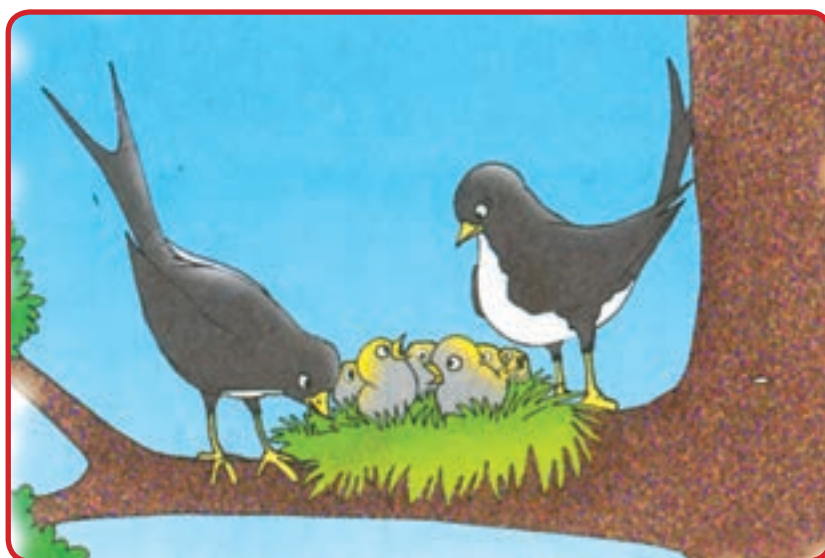
پرستوها با شاخه‌های کوچک دوباره لانه‌ی خود را ساختند. بعد از چند روز خانم پرستو در لانه، شش تخم گذاشت و روی تخم‌ها نشست.



در این مدّت آقا پرستو برای او غذا می آورد. دوازده روز بعد، از توی تخم ها چند جوجه ی زیبا بیرون آمدند.



خانم پرستو و آقا پرستو از دیدن بچه های خود خوش حال شدند.



## اتوبوس تمیز

آن روز قرار بود ما بچه‌ها، همراه آقای معلّم به پارک برویم. همه با صف سوار اتوبوس شدیم. وقتی اتوبوس حرکت کرد، راننده‌ی اتوبوس گفت: بچه‌ها، دست و سر خود را از پنجره بیرون نکنید. در اتوبوس ما با هم صحبت می‌کردیم و شکلات و میوه می‌خوردیم. آن روز به ما خیلی خوش گذشت. موقع برگشتن از پارک، آقای معلّم گفت: بچه‌ها، یک سؤال\* دارم. آیا شما وقتی در خانه، میوه یا شکلات می‌خورید، آشغال آن را روی فرش می‌ریزید؟ همه با هم گفتیم: نه، آقای معلّم. او گفت: پس به زیر صندلی‌های خود نگاه کنید. ما وقتی زیر صندلی‌ها را دیدیم، بسیار ناراحت شدیم چون بعضی از بچه‌ها آن جا آشغال ریخته بودند. آقای معلّم گفت: ما باید همیشه نظافت\* را رعایت کنیم\*. ما از او و آقای راننده عذرخواهی\* کردیم و قول دادیم وقتی به مدرسه رسیدیم در تمیز کردن اتوبوس به آقای راننده کمک کنیم.





## کلمه و ترکیب‌های تازه

سؤال کرد: پرسید

عذرخواهی کردیم: معذرت خواستیم

نظافت: تمیزی، پاکیزگی

نظافت را رعایت کنیم: مواظب باشیم تا جایی کثیف نشود.

## پرسش

- ۱- بچه‌ها با معلم خود به کجا رفتند؟
- ۲- آقای راننده از بچه‌ها خواست تا چه کاری را انجام ندهند؟
- ۳- بعضی از بچه‌ها چه کار بدی انجام داده بودند؟
- ۴- بچه‌ها به آقای راننده و معلم چه قولی دادند؟

**جمله‌ها را بخوانید و علامت «! . - . ؟» را در جای مناسب بنویسید.**

چند روز پیش با معلم خود به باغ وحش رفتیم

در آن جا روباه، شیر و میمون را دیدیم

علی گفت: دم روباه چه زیبا است

آموزگار پرسید: بچه‌ها غذای روباه چیست

## جمله‌ها را بخوانید و جمله‌ی صحیح را علامت بزنید.

بچه‌ها دست و سر خود را از پنجره بیرون نکنید.  
راننده اتوبوس گفت:

بچه‌ها در راه با هم صحبت نکنید.

بعضی از بچه‌ها سر و صدا کرده بودند.

دانش‌آموزان ناراحت شدند چون

بعضی از بچه‌ها آشغال ریخته بودند.

### بچه‌ها توجه کنید:

به خواندن و نوشتن کلمه‌ی «سؤال» دقت کنید به این شکل (ء) همزه می‌گویند.

### فکر کنید و پاسخ دهید.

۱- ما باید در اتوبوس آشغال‌های خود را در کجا بریزیم؟

۲- فکرمی کنید وقتی بچه‌ها از آقای معلم عذرخواهی کردند به او چه گفتند؟

### کلمه‌های «را- به- از- در» را در جای مناسب بنویسید.

مینا با پدرش ..... سینما رفت.

در آن جا مریم ..... دید.

آن‌ها ..... دیدن فیلم لذت بردند.

## شد مثل ماشین

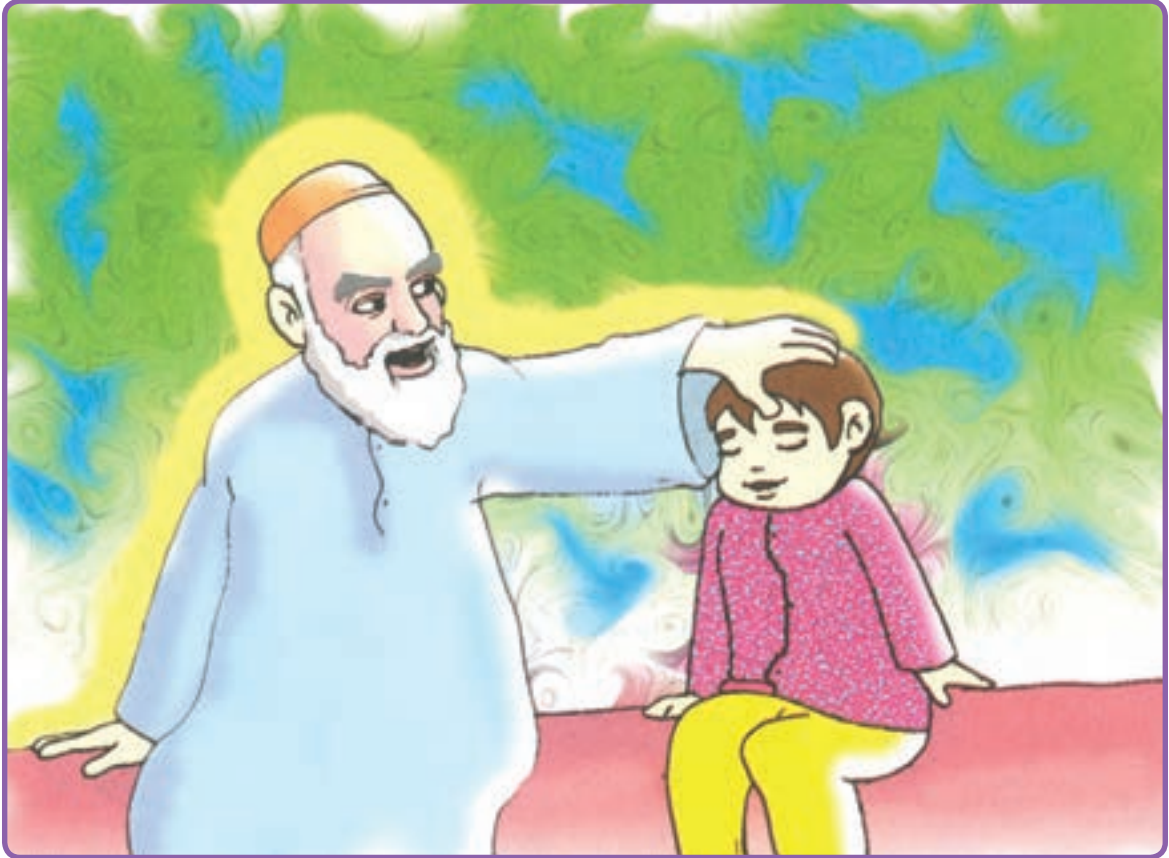
دیدم شدم من	آهسته می‌رفت	در خواب دیدم
راننده‌ی آن	بالا و پایین	یک ابر زیبا
هی گاز دادم	یک دفعه دیدم	آمد مرا بُرد
خوشحال و خندان	شد مثل ماشین	در آسمان‌ها

از روی آن ابر	کردم تصادف
پایین پریدم	با یک ستاره
یک دفعه خود را	ماشینِ خوبم
در خانه دیدم	شد تگه پاره

ناصر کشاورز



## امام خمینی



امام خمینی مرد مهربانی بود. او برای بچه‌ها مثل یک پدر بود. امام به بچه‌ها خیلی علاقه داشت\* و همیشه آن‌ها را دعا می‌کرد.\* امام از بچه‌ها می‌خواست که به پدر و مادرشان احترام بگذارند. او وقتی بچه‌ای را می‌دید که به حرف بزرگ‌ترها گوش نمی‌کند بسیار ناراحت می‌شد. بچه‌ها هم امام خمینی را خیلی دوست داشتند. برای همین وقتی که امام پیش خدا رفت، همه ناراحت شدند و برای او گریه کردند. بچه‌ها، حالا امام در بین ما نیست ولی ما هرگز\* سخنان\* او را فراموش نمی‌کنیم.\*

## کلمه و ترکیب‌های تازه



مادر بعد از نماز خواندن دعا می‌کند.

علاقه داشت : دوست داشت

هرگز : هیچ وقت

فراموش نمی‌کنیم : یادمان نمی‌رود

سخنان : سخن‌ها، صحبت‌ها

## پرسش

- ۱- چه کسی برای بچه‌ها مثل یک پدر بود؟
- ۲- امام چه وقت از کار بچه‌ها ناراحت می‌شد؟
- ۳- امام از بچه‌ها می‌خواست که چه کاری انجام دهند؟
- ۴- وقتی امام پیشِ خدا رفت همه برای او چه کردند؟

**جمله‌های زیر را بار اول با صدای بلند و بار دوم بی صدا بخوانید. بعد پرسش‌ها را بخوانید و پاسخ آن‌ها را بگویید.**

پدر بزرگ احمد از مشهد آمد. او برای احمد یک جانماز آورد.  
احمد از جانماز خیلی خوشش آمد. وقت نماز، احمد جانماز خود را پهن کرد و نماز خواند.



- ۱- پدر بزرگ احمد از کجا آمد؟
- ۲- او برای احمد چه چیزی آورد؟
- ۳- وقت نماز احمد چه کار کرد؟

برای هر تصویر دو جمله بنویسید.



.....  
.....



.....  
.....



.....  
.....

## جمله‌ها را بخوانید در جای خالی کلمه‌ی هم معنی را بنویسید.

احمد «حالا» در کلاس پنجم درس می‌خواند.

احمد «.....» در کلاس پنجم درس می‌خواند.

---

بچه‌ها «هرگز» امام خمینی را فراموش نمی‌کنند.

بچه‌ها «.....» امام خمینی را فراموش نمی‌کنند.

---

مورچه‌ها «تلاش» زیادی می‌کنند.

مورچه‌ها «.....» زیادی می‌کنند.

---

«خدایا» من تو را می‌پرستم.

«.....» من تو را می‌پرستم.

---

## برای هر یک از کلمه‌های زیر یک جمله بنویسید.

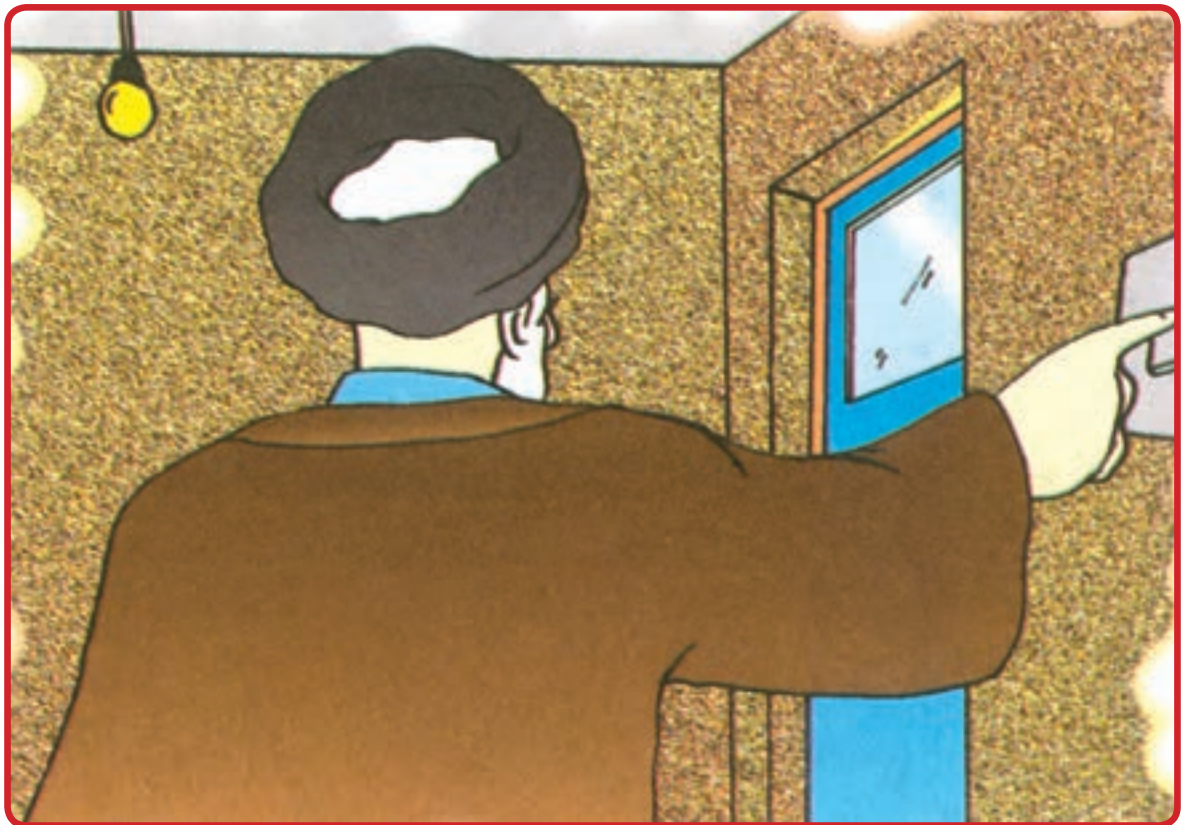
_____	امام
_____	می‌ریزند
_____	از
_____	سینما
_____	به
_____	ما
_____	می‌خوریم



## صرفه جویی

در خانه‌ی امام اتاقی بود که امام کارهای خود را در آن جا انجام می دادند این اتاق یک لامپ داشت .

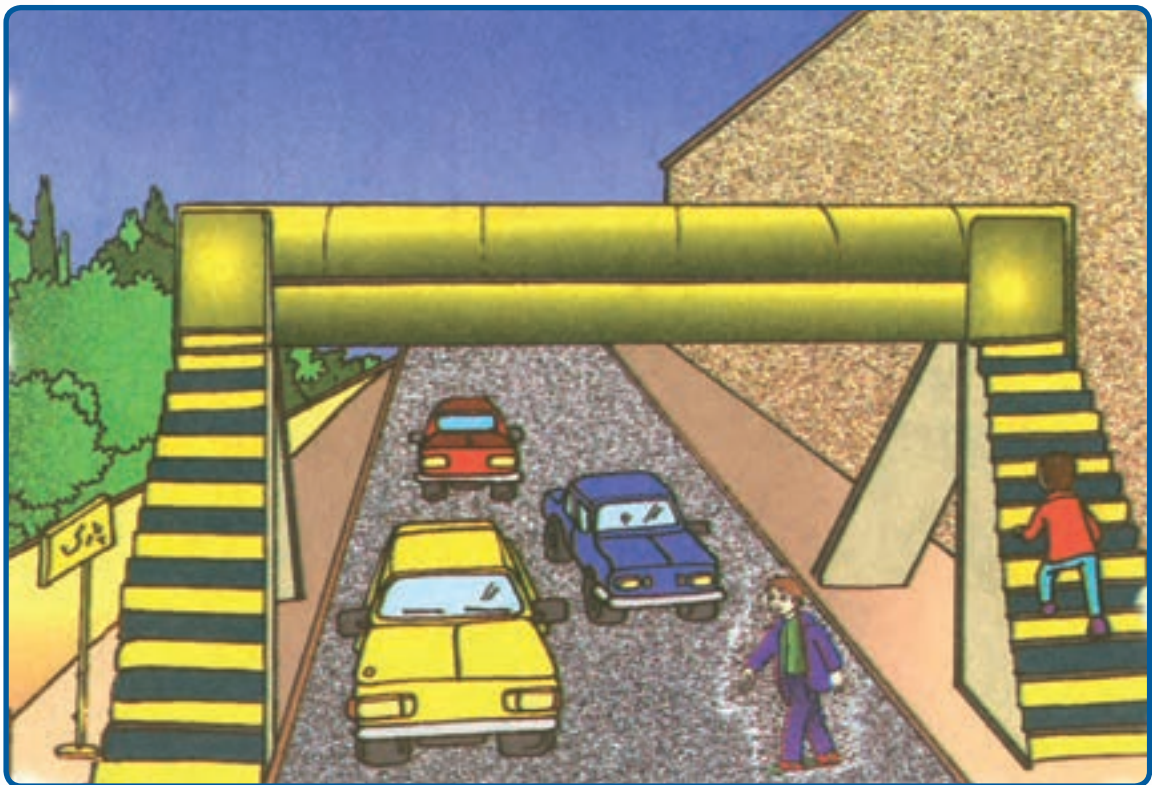
امام هر وقت از اتاق خود بیرون می رفتند، لامپ را خاموش می کردند . گاهی که فراموش می کردند، از بین راه دوباره برمی گشتند و لامپ را خاموش می کردند .



## پلِ عابرِ پیاده

رضا و جعفر در پیاده‌رو خیابان راه می‌رفتند. رضا به جعفر گفت: بیا به آن طرف خیابان برویم. می‌خواهم یک دفتر بخرم. جعفر گفت: صبر کن تا به پل برسیم. رد شدن از وسط خیابان خطرناک است!

رضا گفت: اگر بخواهیم از روی پل برویم، راهمان دور می‌شود. بعد او به سمت خیابان به راه افتاد. خیابان خیلی شلوغ\* بود. رضا چند بار سعی کرد از خیابان عبور کند\* ولی نتوانست، چون ماشین‌ها سریع\* رد می‌شدند. بالاخره رضا پس از مدتی\* به سمت دیگر خیابان رفت. او وقتی به آن جا رسید،



جعفر را دید که منتظرش ایستاده است. رضا خیلی تعجب کرد، چون جعفر زودتر از او رسیده بود.



جعفر به او گفت: می بینی که رد شدن از پل عابر\* پیاده هم بی خطر\* است و هم می توانیم زودتر به آن طرف خیابان برسیم.

### کلمه و ترکیب‌های تازه



این خیابان شلوغ است.



این خیابان خلوت است.

عبور کند: بگذرد، رد شود  
عابر پیاده: کسی که پیاده راه می رود  
پس از مدّتی: بعد از مدّتی  
سریع: با سرعت، تند  
بی خطر: بدون خطر

---

### پرسش

- ۱- رضا برای چه کاری می خواست به طرفِ دیگر خیابان برود؟
  - ۲- جعفر گفت: برای عبور از خیابان باید از کجا عبور کنیم؟
  - ۳- چرا جعفر زودتر از رضا به آن طرفِ خیابان رسید؟
- 

### بچه ها توجه کنید:

به کسی که شعر می گوید شاعر می گوییم.

## بخوانید

در درس قبل، شعر زیبای «شد مثل ماشین» را خواندید. یک بار دیگر آن شعر را بخوانید و نام شاعر آن را که در پایین صفحه نوشته شده است بنویسید.....

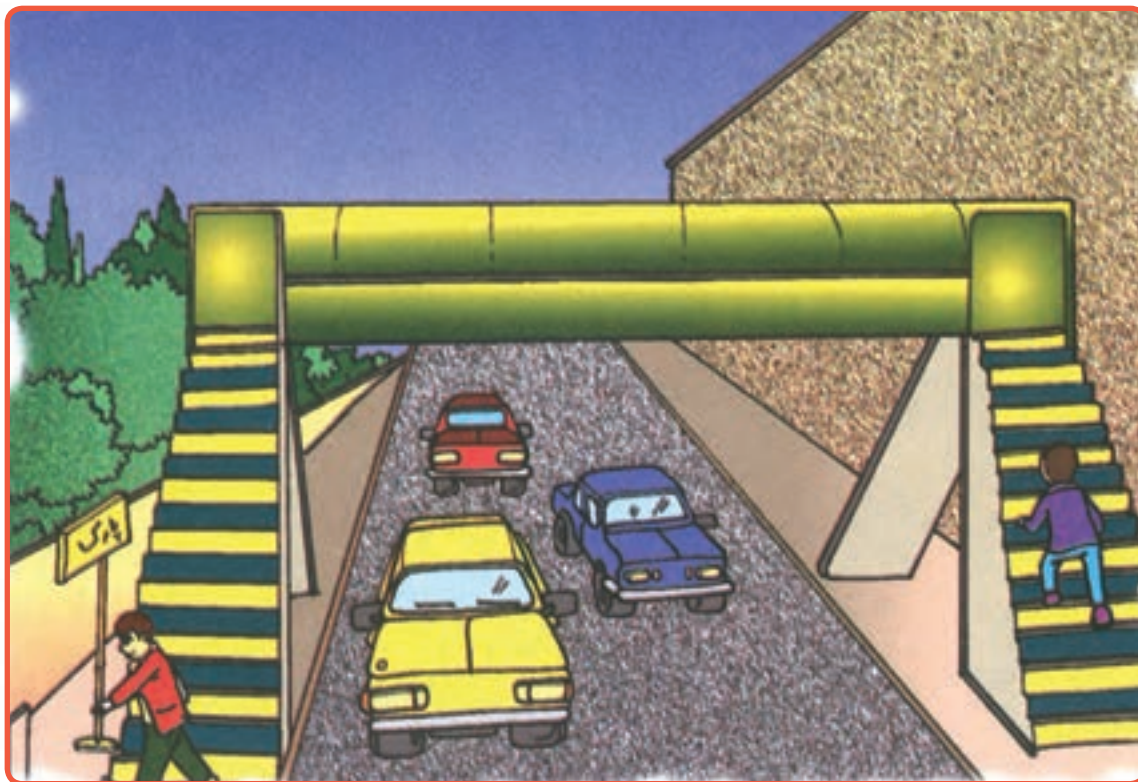
### مانند نمونه انجام دهید.

محل عبور پیاده‌ها	مدرسه
محل خواندن درس	پل عابر پیاده
محل نمایش فیلم	پارک
محل بازی و گردش	سینما
محل نماز خواندن	مسجد

### فکر کنید و پاسخ دهید.

- ۱- چرا عبور از خیابان خطرناک است؟
- ۲- شما چه طور از یک طرف خیابان به طرف دیگر می‌روید؟

به تصویر زیر نگاه کنید، برای هر یک از کلمه‌های زیر یک جمله بنویسید.



---

---

---

---

---

---

پل عابر

جعفر

خیابان

ماشین

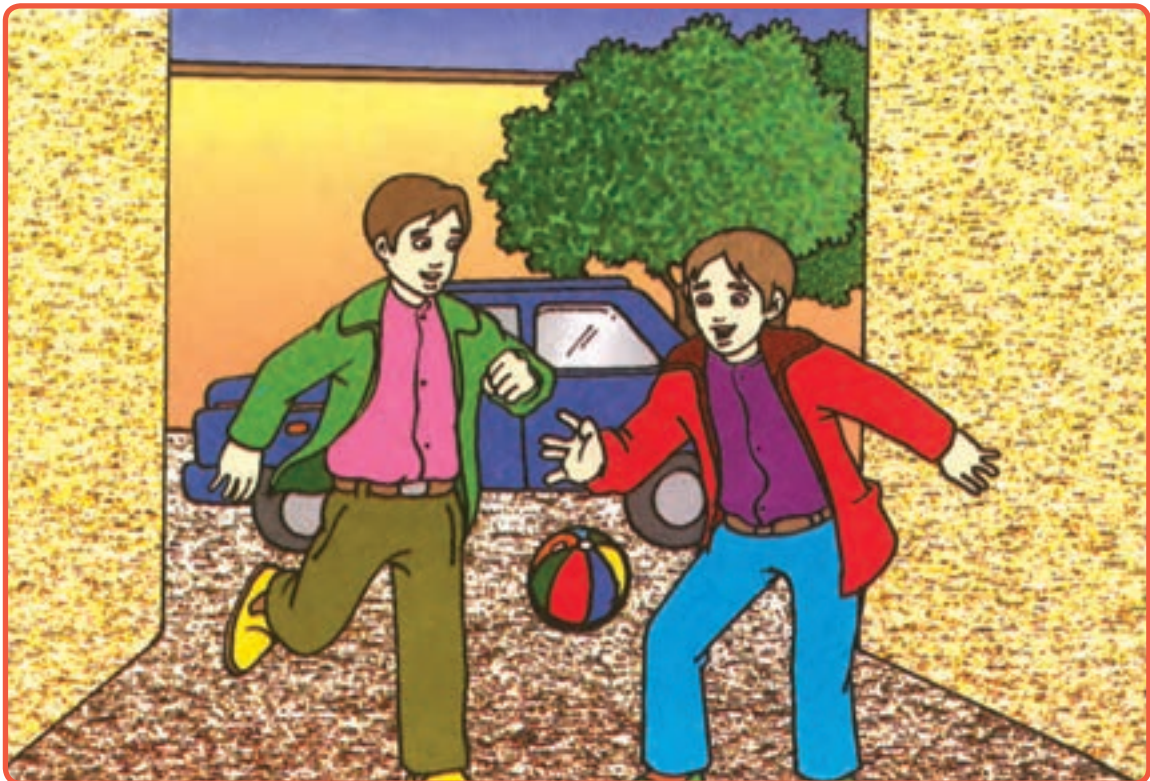
پله

پارک

## بخوانید

یک روز عصر احسان و حمید در کوچه توپ بازی می کردند. آن‌ها مشغول بازی بودند که احسان با پا محکم به توپ زد و توپ به وسط خیابان رفت.

احسان برای آوردن توپ به طرف خیابان دوید. در همین موقع، پدر حمید که از پیاده رو عبور می کرد، احسان را دید. پدر حمید او را صدا کرد و گفت: احسان جان بایست! تو هیچ وقت نباید به دنبال توپ به خیابان بدوی. بعد پدر حمید با احتیاط توپ بچه‌ها را آورد و آن‌ها دوباره مشغول بازی شدند.



## جشن نیکوکاری

علی می خواست یک توپِ بخرد. برای همین، او پول‌هایی را که از پدر و مادرش می‌گرفت در یک قلک می‌ریخت تا با جمع شدن پول‌ها بتواند آن توپ را بخرد. یک روز عصر وقتی پدر علی به خانه آمد، دو بسته در دست داشت. علی با خوش حالی به طرف پدرش دوید و سلام کرد. او پرسید: پدر جان، این هدیه‌ها را برای من خریده‌ای؟

پدر خندید و گفت: علی جان، چند روز دیگر جشن نیکوکاری است. من یکی





از این هدیه‌ها را برای بچه‌هایی خریده‌ام که کفش و لباس ندارند و هدیه‌ی دیگر هم مالِ تو است.

صبح روز جشن، علی پول‌های قلک خود را برداشت. او به پدرش گفت: من هم می‌خواهم پول‌هایم را به بچه‌هایی که کفش و لباس ندارند هدیه کنم و برای خریدن توپ، بار دیگر پول‌های خود را جمع کنم. پدر گفت: آفرین پسر! کمک کردن به دیگران کار بسیار خوبی است.



## کلمه و ترکیب‌های تازه



علی روز معلم یک شاخه ی گل به آموزگار خود هدیه داد.

## پرسش

- ۱- علی پول‌های خودش را کجا جمع می‌کرد؟
- ۲- علی می‌خواست با پول‌هایش چه چیزی بخرد؟
- ۳- پدر علی گفت: چند روز دیگر چه جشنی است؟
- ۴- علی فکر کرد بهتر است با پول‌های خود چه کار کند؟

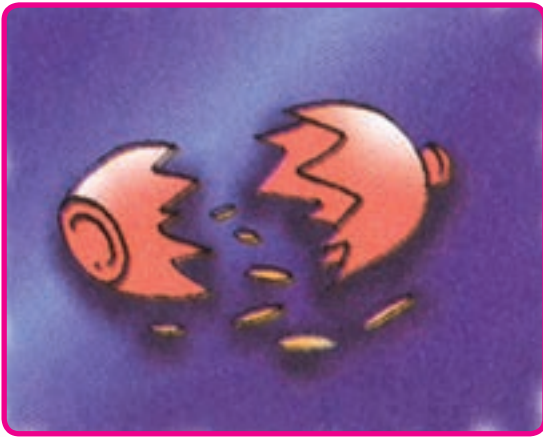
**از روی کلمه‌های زیر در دفتر بنویسید.**

نیکوکاری - دعا - جمع - با احتیاط - محکم - صرفه جویی - علاقه  
عذر خواهی - منتظر - آقایان - عده‌ای - توقف.

داستان زیر را بارِ اوّل با صدای بلند و بار دوم بی صدا بخوانید، بعد آن را تعریف کنید.



فاطمه یک قلک زیبا داشت .  
او پول های خود را در قلک می ریخت .



دیروز قلک از دستِ فاطمه افتاد و شکست  
فاطمه خیلی ناراحت شد .

### بخوانید

من به جشن نیکوکاری رفتم .  
ما به جشن نیکوکاری رفتیم .  
او به جشن نیکوکاری رفت .  
آن ها به جشن نیکوکاری رفتند .

## فکر کنید و پاسخ دهید.

- ۱- چرا علی با دیدن پدر خوشحال شد؟
- ۲- چرا علی تصمیم گرفت پول های قلک خود را هدیه کند؟
- ۳- آیا شما تا به حال به دیگران کمک کرده اید؟ چگونه؟
- ۴- آیا شما در جشن نیکوکاری شرکت کرده اید؟

---

## به تصویر نگاه کنید و برای هریک از کلمه ها یک جمله بنویسید.

علی - می روند - پدر - هدیه - می خرد .





من یک جفت کفش قرمز هستم . جای من پشت شیشه ی یک فروشگاه بود . هر روز بچه ها از پشت شیشه به من نگاه می کردند . دوست داشتم کسی من را می خرید تا از پشت شیشه بیرون بیایم . یک روز آقایی به فروشگاه آمد و من را خرید . خیلی خوش حال شدم . وقتی به خانه رسیدم من را در کنار چند بسته ی دیگر گذاشت . نمی دانستم من را برای چه کسی خریده است .

چند روز بعد او من و بسته های دیگر را برداشت و به خیابان برد . وقتی او بسته ها را هدیه داد تازه فهمیدم که روز جشن نیکوکاری است .

الان من به پای دختری هستم و او از من خوب نگه داری می کند .

## عید فطر



ماه رمضان بود. رویا همیشه وقت سحر همراه پدر و مادرش از خواب بیدار می شد. آن‌ها سحری\* می خوردند و روزه می گرفتند. در وقت افطار هم رویا در چیدن سفره‌ی افطاری\* به مادرش کمک می کرد.

یک روز رویا با شنیدن صدای اذان صبح بیدار شد و با عجله\* از رختخواب بیرون آمد. او پیش مادرش رفت و با تعجب\* گفت: سلام مادر جان، چرا مرا\* سحر بیدار نکردید؟ مادر او را بوسید و گفت: دخترم، ماه رمضان تمام شده است. امروز عید فطر است و هیچ کس روزه نمی گیرد.

ما عید فطر را جشن می گیریم و بعد از خواندن نماز عید فطر به دیدن یک دیگر می رویم. برای همین، امروز خاله مینا و دایی حسین به خانه‌ی ما می آیند. رویا از شنیدن حرف‌های مادر خوش حال شد.

## کلمه و ترکیب‌های تازه



جوجه از تخم بیرون آمده است زهرا با تعجب به آن نگاه می‌کند.

---



امروز علی دیر از خواب بیدار شد. او با عجله از رختخواب بیرون پرید.

---

سحری: غذایی که در ماه رمضان موقع سحر می‌خورند.

افطاری: غذایی که در ماه رمضان موقع افطار می‌خورند.

مرا: من را

---

## پرسش

۱- وقتی ماه رمضان تمام می‌شود، کدام عید را جشن می‌گیریم؟

۲- آیا در روز عید فطر روزه می‌گیریم؟

۳- در روز عید فطر چه کسانی می‌خواستند به خانه‌ی رویا بیایند؟

## بچه‌ها توجه کنید:

- به برادرِ مادر، دایی می‌گوییم.
- به خواهرِ مادر، خاله می‌گوییم.

### جمله‌های زیر را بخوانید و در جمله‌ی مقابل زیر کلمه‌ی مخالف خط بکشید.

- |                       |                       |
|-----------------------|-----------------------|
| هوای تاریک است.       | هوای روشن است.        |
| خیابان خیلی شلوغ است. | خیابان خیلی خلوت است. |
| این لیوان پر است.     | این لیوان خالی است.   |
| من کفش سیاه دارم.     | من کفش سفید دارم.     |

### داستان زیر را بی صدا بخوانید، بعد آن را تعریف کنید.

#### تعریف کنید.

- ماه رمضان بود. رویا مشغولِ پهن کردنِ سفره‌ی افطاری بود.
- زنگِ در به صدا درآمد. رویا در را باز کرد و زهره را دید.
- زهره برای آن‌ها یک بشقاب حلوا آورده بود.



فکر کنید و پاسخ دهید.

۱- در کدام ماه روزه می گیریم؟

۲- نام دایی و خاله‌ی خود را بگویید.

به تصویر نگاه کنید و درباره‌ی آن چند جمله بنویسید.

.....

.....

.....



## خانواده‌ی من

آن روز وقتی من و خواهرم لیلا به خانه آمدیم، مادر مشغول گذاشتن لباس در چمدان بود. مادرگفت: فریبا جان، پدربزرگت بیمار\* شده است. فردا صبح، من و پدرت به دیدن او خواهیم رفت. پدربزرگ و مادربزرگ من در شهر مشهد زندگی می‌کردند. ما می‌دانستیم برای چند روز پدر و مادر خود را نخواهیم دید. خاله مریم برای مراقبت\* از من و لیلا به خانه‌ی ما آمد. خاله بسیار با محبت\* بود. او برای ما غذا می‌پخت و همه‌ی کارهای خانه را انجام می‌داد. ما خاله مریم را خیلی دوست داشتیم، اما دلمان می‌خواست هر چه زودتر پدر و مادرمان به خانه



برگردند. لیلا خواهرِ کوچکم\* ، کمتر می خندید و کم غذا می خورد چون دلش برای پدر و مادر تنگ شده بود. یک روز صبحِ زود، صدایی را شنیدم. صدای مادرم بود. با شادی لیلا را از خواب بیدار کردم و هر دو از اتاق بیرون دویدیم. پدر و مادر از سفر آمده بودند. ما از دیدن آنها بسیار خوشحال شدیم و آنها را بوسیدیم. من حالِ پدر بزرگم را از مادرم پرسیدم. او گفت که حال پدر بزرگ خوب شده است.



## کلمه و ترکیب‌های تازه

خواهر کوچکم : خواهرِ کوچکِ من

بیمار : مریض

با محبت : مهربان

مراقبت : مواظبت ، نگه‌داری

## پرسش

- ۱- پدر و مادر فریبا به دیدنِ چه کسی رفتند؟
- ۲- چرا پدر و مادر فریبا به مسافرت رفتند؟
- ۳- چه کسی برای مواظبت از لیلا و فریبا به خانه‌ی آن‌ها آمد؟
- ۴- چرا لیلا کم غذا می‌خورد؟
- ۵- وقتی پدر و مادر از سفر برگشتند لیلا و فریبا چه کار کردند؟

## در جای خالی کلمه‌های مناسب را بنویسید.

من از سفر.....

او از سفر.....

ما از سفر.....

آن‌ها از سفر.....

## داستان زیر را بخوانید و دنباله‌ی آن را بگویید و بعد بنویسید.



دیروز فریبا و لیلا در حیاط توپ بازی می کردند. لیلا توپ را به بالای درخت انداخت.

آن‌ها برای آوردن توپ .....

---

**درس «راننده‌ی اتوبوس» را بخوانید و خلاصه‌ای از آن را برای دوستانتان تعریف کنید.**

---

**فکر کنید و پاسخ دهید.**

۱- چرا لیلا و فریبا نمی توانستند تا چند روز پدر و مادر خود را ببینند؟

۲- شما تا به حال مسافرت رفته اید؟ به کجا؟



چند روز پیش فریبا برای پدر بزرگ خود یک نامه نوشت :

به نام خدا

پدر بزرگ عزیزم سلام

امیدوارم که حال شما خوب باشد. من هم خوب هستم. وقتی شنیدم شما بیمار هستید، خیلی ناراحت شدم.

من دعا کردم تا حال شما خوب بشود و هیچ وقت مریض نشوید.

پدر بزرگ، دلم برای شما و مادر بزرگ خیلی تنگ شده است.

سلام من را به مادر بزرگ برسانید. خدا حافظ

فریبا

## خانه ی ما



یک خانه داریم  
مانند گلدان  
گل های آن  
بابا و مامان

\*\*\*\*\*

من دوست دارم  
پروانه باشم  
هر روز توی  
این خانه باشم

\*\*\*\*\*

پر می زنم من  
این جا و آن جا  
اطراف این  
گل های زیبا

ناصر کشاورز

## درخت گردو

یکی بود یکی نبود. یک سنجاب در حیاط خانه‌ی خود باغچه‌ای کوچک و زیبا داشت. روزی او در حیاط نشسته بود و به باغچه نگاه می‌کرد. سنجاب با خودش فکر کرد بهتر است در باغچه یک درخت گردو بکارد. او بیل را برداشت، با آن زمین را کند و چند دانه‌ی گردو در خاک کاشت. مدتی بعد سنجاب در باغچه‌اش یک گیاه کوچک دید. او خوشحال شد. گیاه گردو از خاک بیرون آمده بود. سنجاب هر روز به آن آب می‌داد. خورشید هم با نور خود به نهال گردو گرما می‌داد. نهال کم‌کم رشد کرد و بعد از مدتی، یک درخت بزرگ گردو شد. درخت گردوهای زیادی داشت. سنجاب فکر کرد بهتر است دوستانش را برای خوردن گردو دعوت کند. او می‌دانست، آن‌ها هم از دیدن درخت گردوی او خوشحال خواهند شد.







درخت



نهال

نهال : درخت کوچک و جوان

### پرسش

- ۱- سنجاب با خودش چه فکری کرد؟
- ۲- چگونه نهال کوچک یک درخت گردو شد؟
- ۳- چرا سنجاب می خواست دوستانش را دعوت کند؟

### بچه ها توجه کنید :



می شود .

وقتی رشد کند یک



می شود .

وقتی رشد کند یک



می شود .

وقتی رشد کند یک



## جمله‌ها را بخوانید و بعد تعریف کنید. خلاصه‌ی آن را بنویسید.

در کنار یک رودخانه قورباغه‌ای زندگی می‌کرد.

یک روز قورباغه به داخل آب پرید.

ماهی قرمز از داخل آب گفت: سلام، تو این جا چه کار می‌کنی؟

قورباغه جواب داد: هوا خیلی گرم است. من برای شنا کردن به داخل آب آمده‌ام.

ماهی گفت: پس بیا، تا با هم بازی کنیم.

## به تصویرها نگاه کنید نام آن‌هایی را که غذا می‌خورند و رشد می‌کنند، بنویسید.



## فکر کنید و پاسخ دهید.

۱- کدام حیوان را می شناسید که گردو دوست دارد؟

۲- به بچه ی گوسفند چه می گویند؟

۳- به بچه ی مرغ چه می گویند؟

## به کلاس درس خود نگاه کنید و درباره ی آن انشا بنویسید.



## یک دانه گردو

بخوانید



یک دانه گردو  
مادر به من داد  
رفتم به ایوان  
از دستم افتاد

\*\*\*\*\*

آقا کلاغه  
تا دیدن آن را  
آمد به ایوان  
دزدید آن را

\*\*\*\*\*

رفتم به سویش  
با داد و فریاد  
من غصه خوردم  
او خنده سرداد

\*\*\*\*\*

وقتی صدایم  
پیش پدر رفت  
آقا کلاغه

ترسید و در رفت

افسانه شعبان نژاد

## زلزله

دیشب\* ما بعد از خوردنِ شام، وقتی مشغول تماشای تلویزیون بودیم، ناگهان\* لامپِ اتاق لرزید\* و میز وسط اتاق شروع به تکان خوردن کرد. در همین موقع پدر گفت: همه به حیاط بروید. زلزله! زلزله!

ما همه با عجله به وسط حیاط رفتیم. بعد از مدتی، همه چیز دوباره آرام شد و دیگر هیچ چیز نمی لرزید.



من از پدرم سؤال کردم: چه اتفاقی\* افتاد؟

پدر گفت: پسرم زلزله شد. در وقت زلزله ما باید سریع خود را به جایی مثل حیاط برسانیم. من ناگهان به فکر دوستم حامد افتادم. حامد و خانواده اش در طبقه چهارم یک ساختمان زندگی می کنند. با ناراحتی از پدرم پرسیدم: پس حامد و خانواده ی او چه کار باید بکنند؟ آن ها که حیاط ندارند.

پدرم جواب داد: وحید جان، کسانی که حیاط ندارند باید در همان جا به گوشه ای بروند و دست ها را روی سر خود بگذارند یا زیر چارچوب در بایستند.

وقتی به اتاق برگشتیم به حامد تلفن کردم و از شنیدن صدای او خوش حال شدم.

## کلمه و ترکیب‌های تازه



حامد زیر چارچوب در ایستاده است.

دیشب: شب قبل

ناگهان: یک دفعه

لرزید: تکان خورد

اتفاق: حادثه

## پرسش

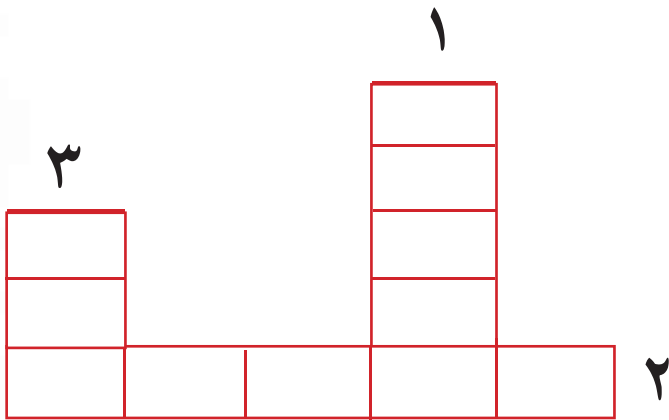
- ۱- چرا همه با عجله به وسط حیاط رفتند؟
- ۲- پدر به وحید گفت: موقع زلزله باید چه کاری انجام داد؟
- ۳- وحید به فکر چه کسی افتاد؟

معنی کلمه‌های زیر را در جای خالی بنویسید.

۱- مریض

۲- سؤال کرد

۳- با سرعت



بچه‌ها توجه کنید:



سارا نمی‌تواند کتاب بخواند.  
او بی‌سواد است.



زهرا می‌تواند کتاب بخواند.  
او باسواد است.



این اتاق بی‌نظم است.  
۷۳



این اتاق با نظم است.

## این کلمه‌ها مخالف هم هستند.

با عجله	با نظم	باسواد
بی عجله	بی نظم	بی سواد

## فکر کنید و پاسخ دهید.

- ۱- اگر روزی زلزله شود شما چه کار می‌کنید؟
- ۲- در وقت زلزله کسانی که حیاط ندارند باید چه کار کنند؟

## تمرین زیر را انجام دهید.

- موقع زلزله همه چیز می‌لرزید.  بله  خیر
- پدر گفت: در موقع زلزله سریع به حیاط می‌رویم.  بله  خیر
- وقتی وحید به اتاق برگشت به مادر بزرگ تلفن کرد.  بله  خیر

## درباره‌ی کارهایی که زنگ تفریح در حیاط انجام داده‌ای در دفتر بنویس.



## بخوانید

خرسِ بزرگی در یک جنگلِ زیبا زندگی می کرد. یک شب بعد از خوردن عسل به رختخواب رفت تا بخوابد. بعد از مدتی، داشت کم کم خوابش می برد که ناگهان با صدای آواز خروس و قُدقُد مرغ از خواب پرید. صدای مرغ و خروس از دور شنیده می شد سگی هم پارس می کرد.

او عصبانی شد و از خانه اش بیرون آمد و فریاد زد چه خبر است؟ چرا این حیوان ها سرو صدا می کنند؟ که ناگهان همه چیز شروع به تکان خوردن کرد. خرس می دانست که در وقت زلزله همه چیز می لرزد. او با عجله به گوشه ای رفت و دست های خود را روی سرش گذاشت. مدتی بعد، زلزله تمام شد و همه چیز آرام گرفت. خرس فهمید که چرا حیوان ها این همه سروصدا می کردند. آن ها از آمدن زلزله با خبر شده بودند.



## سرود جمهوری اسلامی ایران

شهیدان پیچیده در گوشِ زمان  
فریادتان  
پاینده مانی و جاودان  
جمهوریِ اسلامیِ ایران

سر زد از افق مهر خاوران  
فروغ دیده‌ی حق باوران  
بهمن، فرّ ایمان ماست.  
پیامت ای امام  
استقلال، آزادی  
نقشِ جان ماست.



## مخالف هر کلمه را بنویسید.

با نظم - با سواد - بامزه - با ادب

بی سواد .....

بی مزه .....

بی نظم .....

بی ادب .....

## فکر کنید و پاسخ دهید.

۱- امام خمینی که بود؟

۲- بعد از رحلت امام خمینی چه کسی رهبر ایران شد؟

۳- در این درس چه سرودی یاد گرفتید؟ آن را با دوستان خود بخوانید.

## بخوانید

برای آموزگار خود، یک نامه بنویسید و در آن برای زحمتهایی که برای شما

کشیده است تشکر کنید.



# به نام خدا

معلم عزیزم.....

سلام

امیدوارم که حال شما خوب باشد.....

.....

.....

.....

.....

.....

خدا نگه دار

دانش آموز شما.....